**ترجمه تفسير الميزان    ج‏15    215**

[توضيح اينكه وعده استخلاف در آيه، جز با اجتماعى كه با ظهور مهدى (عليه السلام) بر پا مى‏شود با هيچ مجتمعى قابل انطباق نيست‏]

و اين مجتمع طيب و طاهر با صفاتى كه از فضيلت و قداست دارد هرگز تا كنون در دنيا منعقد نشده، و دنيا از روزى كه پيامبر (ص) مبعوث به رسالت گشته تا كنون، چنين جامعه‏اى به خود نديده، ناگزير اگر مصداقى پيدا كند، در روزگار مهدى (ع) خواهد بود، چون اخبار متواترى كه از رسول خدا (ص) و ائمه اهل بيت (ع) در خصوصيات آن جناب وارد شده از انعقاد چنين جامعه‏اى خبر مى‏دهد، البته اين در صورتى است كه روى سخن در آيه را متوجه مجتمع صالح بدانيم، نه تنها حضرت مهدى (ع).

خواهيد گفت: طبق اين نظريه چه معنا دارد كه روى سخن را در زمان نزول آيه به‏" الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ" كند در حالى كه مهدى (ع) آن روز نبود، (نه خودش بود و نه يكى از اهل زمانش).

در پاسخ مى‏گوييم: اين سؤال ناشى از اين است كه پرسش كننده ميان خطابهاى فردى با خطابهاى اجتماعى خلط كرده، چون خطاب دو جور ممكن است متوجه اشخاص شود، يكى اينكه اشخاصى را مورد خطابى قرار دهند، بدين جهت كه خصوصيات خود آنان‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏15، ص: 216

مورد نظر است، ديگر اينكه همان اشخاص را مورد خطاب قرار بدهند، اما نه از اين جهت كه شخص خود آنان مورد نظر باشد، بلكه از اين جهت كه جمعيتى هستند داراى صفاتى معين، در صورت اول خطاب از مخاطبين به غير مخاطبين متوجه نمى‏شود. و شامل آنها نمى‏گردد، نه وعده‏اش و نه وعيدش و نه هيچ چيز ديگرش، و در قسم دوم اصلا اشخاص دخالتى ندارند، خطاب متوجه دارندگان صفات كذايى است، كه در اين صورت به ديگران نيز متوجه مى‏شود.

در آيه شريفه خطاب از قبيل خطابهاى دوم است، كه بيانش گذشت و اغلب خطابهاى قرآنى كه يا مؤمنين را مخاطب كرده، و يا كفار را از اين قبيل است، و همچنين خطابهايى كه متضمن بدگويى از اهل كتاب و مخصوصا يهود است، از اين قبيل است، به مخاطبين بدگويى مى‏كند به اينكه نياكان و اجداد چند پشت قبل ايشان چنين و چنان كردند، و همچنين خطابهاى متوجه به مشركين كه شما بوديد كه چنين و چنان كرديد، به اينكه اسلاف آنان بودند، نه خود آنان، پس معلوم مى‏شود كه روى سخن با دارندگان فلان صفات زشت است.

و مخصوصا از اين قبيل است وعده‏اى كه به يهود داده و فرموده:" فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوؤُا وُجُوهَكُمْ"[[1]](#footnote-1) كه وعده داده شدگان تا زمان تحقق آن وعده و پيشگويى زنده نماندند، و در عين حال روى سخن با يهود عصر نزول است، كه شما چنين و چنان مى‏شويد.

و نظير آن وعده در گفتار ذى القرنين است، كه بنا به حكايت قرآن كريم گفت:

" فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا"[[2]](#footnote-2).

و نيز وعده‏اى كه به مردم داده كه قيامت قيام مى‏كند و بساط حيات دنيوى به وسيله نفخه صور بر چيده مى‏شود، چنان كه فرمود:" ثَقُلَتْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً"[[3]](#footnote-3) كه مؤمنين صالح را به عنوان اينكه مؤمن و صالحند وعده‏اى داده، كه اشخاص حاضر در زمان نزول آن را نديدند و مردند، ولى همين كه در آخرين روز از روزگار دنيا افرادى صالح و مؤمن شاهد نفخه صور مى‏شوند، مجوز اين شده كه اين وعده را به همه صالحان مؤمن در همه اعصار، و مخصوصا افراد حاضر در زمان نزول بدهد.

ترجمه تفسير الميزان، ج‏15، ص: 217

پس حق مطلب اين است كه اگر واقعا بخواهيم حق معناى آيه را به آن بدهيم (و همه تعصبات را كنار بگذاريم) آيه شريفه جز با اجتماعى كه به وسيله ظهور مهدى (ع) به زودى منعقد مى‏شود قابل انطباق با هيچ مجتمعى نيست.

و اما اگر پاى مسامحه و سهل انگارى در تفسير مفردات و جملات آن راه دهيم، آن وقت ممكن است بگوييم مراد از استخلاف" الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ‏" استخلاف همه امت است، (نه همان طور كه گفتيم دسته‏اى مخصوص)، آن وقت در جواب اينكه همه امت مصداق‏" الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ" نيستند، بگوييم اين از باب تغليب است، كه از آن باب به شمس و قمر مى‏گوييم: شمسين، (دو آفتاب) يا قمرين (دو ماه) و يا پاسخى نظير آن بدهيم.

و مراد از تمكين دينشان، آن دين كه برايشان پسنديده، اين بگيريم كه آنان را در دنيا معروف به امت اسلام مى‏كند، و دين اسلام را دين ايشان مى‏داند، هر چند كه هفتاد و سه فرقه شوند، و هر فرقه‏اى فرق ديگر را كافر بداند، و بعضى خون بعضى ديگر را مباح بشمارد، و عرض و مال او را حلال بداند.

و مراد از تبديل خوف ايشان به امنيت، و اينكه خدا را بپرستند و چيزى را شريك او نگيرند اين باشد كه خدا اسلام را عزت و شوكت دهد، و بر معظم معموره زمين گسترده كند، در معظم معموره زمين آزادانه نماز و روزه و حج انجام شود، هر چند كه از ميان خود آنان امنيت رخت بر بسته باشد، و حق و حقيقت با سكنه آنها خدا حافظى كرده باشد.

كه در اين صورت موعود به اين وعده امت، و مراد از استخلاف، ايشان عزت و شوكتى است كه بعد از هجرت رسول خدا (ص) و بعد از رحلت آن جناب نصيب مسلمين شد، ولى اگر معنا اين باشد باز وجهى نيست كه تنها شامل زمان خلفاى راشدين باشد، بلكه بعد از آنان را نيز تا زمان انحطاط خلافت اسلامى شامل مى‏شود.

خوب، اين وجهى است كه مى‏توان براى آيه تصور كرد، و اما تطبيق آيه با دوره خلفاى راشدين و يا سه نفر اول و يا تنها دوره على (ع) هيچ وجهى ندارد.

" وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ" مناسبتى كه مضمون اين آيه با آيات سابق دارد، مى‏رساند كه اين آيه تتمه آيات سابق است.

بنا بر اين اينكه فرمود:" وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ" دستور به اطاعت او است، در وظايف و عبادتهايى كه براى بندگانش تشريع كرده، و اگر از ميان همه وظائف تنها نماز و

ترجمه تفسير الميزان، ج‏15، ص: 218

زكات را يادآورى كرد، براى اين بود كه اين دو تكليف در ميان تكاليف راجع به خدا و خلق به منزله ركن است، و جمله‏" وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ" انفاذ ولايت آن جناب است در قضاء و در حكومت.

و جمله‏" لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ" تعليل براى امر است به مصلحتى كه در مامور به هست، و معناى آن به طورى كه از سياق بر مى‏آيد اين است كه خدا و رسول را اطاعت كنيد، كه در اين دو اطاعت اميد آن هست كه رحمت الهى شامل شما شود، و خدا وعده خود را درباره شما انجاز كند، و يا انجاز آن را زودتر كند، چون بر طرف شدن نفاق از بين مسلمانان، و عموميت يافتن صلاح و اتفاق كلمه حق، كليد انعقاد مجتمعى است صالح، كه هر قسم خيرات به سويش سرازير مى‏شود.

" لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَأْواهُمُ النَّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصِيرُ" اين آيه تتمه آيات قبل است، و در آن وعده استخلاف در زمين و تمكين دين و تبديل خوف به امنيت را كه در آيات سابق بود تاكيد مى‏كند.

پيامبر خود را خطاب مى‏كند به خطابى مؤكد، كه زنهار، خيال نكنى كه كفار خداى را در زمين عاجز مى‏كنند، و با نيرو و شوكت خود جلو خداى را از انجاز وعده‏اش مى‏گيرند، و اين بيان و حقيقت بشارتى است به رسول خدا (ص)، به كرامتى كه به امت وى كرده، و اينكه دشمنانش شكست خورده و مغلوب خواهند شد، و چون بشارت به آن جناب بود، لذا او را مخاطب قرار داد، و اين التفات را به كار برد.

و چون نهى مذكور (خيال مكن) در معناى اين است كه به زودى كفار به حكم اجبار دست از معارضه با دين و اهل دين بر مى‏دارند، لذا جمله‏" وَ مَأْواهُمُ النَّارُ ..." را بر آن عطف كرد، و گويا فرموده است: ايشان در دنيا شكست خورده، و در آخرت در آتش منزل مى‏كنند، كه بد باز گشت گاهى است.

بحث روايتى [چند روايت در باره شان نزول آياتى كه حاكى از نفاق منافقان و اعراض آنان از حكميت و حكم رسول اللَّه (صلى اللَّه عليه و آله و سلم) مى‏باشد]

در مجمع البيان در ذيل آيه:" وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ ..." گفته: بعضى گفته‏اند: اين آيات در شان مردى از منافقين نازل شد كه بين او و مردى يهودى مرافعه‏اى بود، يهودى پيشنهاد كرده بود كه مرافعه را نزد رسول خدا (ص) ببرند، ولى منافق حاضر نشد و پيشنهاد كرد كه نزد كعب بن اشرف بروند.

ترجمه تفسير الميزان، ج‏15، ص: 219

بلخى حكايت كرده كه ميان على و عثمان در خصوص زمينى كه عثمان از على خريدارى كرده بود نزاعى رخ داد، و علت آن اين بود كه در آن زمين سنگهايى بيرون آمد، عثمان آن را عيب زمين دانسته، مى‏خواست به آن جهت معامله را فسخ كند، و على زير بار نمى‏رفت، و مى‏گفت: ميان من و تو رسول خدا (ص) حكم باشد حكم بن ابى العاص به عثمان گفت: اگر حكومت را به پسر عم او واگذارى به نفع او حكم مى‏كند، زنهار، تن به حكومت او ندهى، به اين مناسبت اين آيات نازل شد. اين حكايت و يا قريب به آن از امام ابى جعفر (ع) نيز روايت شده‏[[4]](#footnote-4).

مؤلف: و در تفسير روح المعانى از ضحاك روايت شده كه گفت: نزاع ميان على و مغيرة بن وائل بود، و داستان را قريب به همان حكايت بالا آورده‏[[5]](#footnote-5).

و در مجمع البيان در ذيل آيه:" إِنَّما كانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ ..."، از ابى جعفر (ع) روايت آورده كه گفت: منظور در اين آيه امير المؤمنين (ع) است‏[[6]](#footnote-6).

و در الدر المنثور در ذيل آيه‏" فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ ..." مى‏گويد: ابن جرير و ابن قانع و طبرانى، از علقمة بن وائل حضرمى، از سلمة بن يزيد جهنى، روايت كرده كه گفت: من عرضه داشتم: يا رسول اللَّه (ص) بعد از تو تكليف ما با امرايى كه بر ما حكومت مى‏كنند چيست؟ اگر چنانچه احكام خدا را به نفع خود و به ضرر ما تفسير كنند، و در نتيجه حق ما را كه خدا برايمان قرار داده از ما سلب نمايند مى‏توانيم با آنان قتال نموده، دشمنشان بداريم؟ رسول خدا (ص) فرمود: آنان مسئول وظايف خويش و شما مسئول وظايف خويشيد[[7]](#footnote-7).

مؤلف: و در معناى اين روايت پاره‏اى روايات ديگر نقل شده، ليكن، هيچ شكى نبايد كرد در اينكه اسلام با روح احياى حق و اماته باطل كه در آن هست هرگز اجازه نمى‏دهد كه ستمكاران متجاهر به ظلم بر مردم مسلط شوند، و هرگز اجازه سكوت و تحمل ظلم را از ياغيان فاجر به مردمى كه قدرت بر رفع ظلم را دارند نمى‏دهد.

در ابحاث اجتماعى امروز نيز روشن شده كه استبداد واليان ديكتاتور، و افسار گسيختگى آنان در تحكم و زورگوييشان بزرگترين خطر و پليدترين آثار را در اجتماع دارد، كه‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏15، ص: 220

يكى از آنها پديد آمدن فتنه‏ها و آشوب‏ها و جنگها است، در هنگامى كه مردم در مقام بر مى‏آيند كه ستمكاران را به عدالت و حق وا دارند.

[رواياتى در باره شان نزول و مفاد آيه:" وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ..."]

و در مجمع البيان در ذيل آيه‏" وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ..." گفته است: مفسرين در اينكه‏" الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ" چه كسانيند، اختلاف كرده‏اند، و از اهل بيت روايت شده كه منظور مهدى از آل محمد (ع) است.

و نيز گفته است: عياشى به سند خود از على بن الحسين (ع) روايت كرده كه وقتى اين آيه را تلاوت كرد، فرمود: به خدا سوگند ايشان شيعيان ما اهل بيتند، كه خدا اين وعده خود را در حق ايشان به وسيله مردى از ما انجاز مى‏كند، و او مهدى اين امت است، و او كسى است كه رسول خدا (ص) درباره‏اش فرمود:" اگر از دنيا نماند مگر يك روز خدا آن روز را آن قدر طولانى مى‏كند تا مردى از عترتم قيام كند، كه نامش نام من است، زمين را پر از عدل و داد كند، آن چنان كه پر از ظلم و جور شده باشد" و نظير اين روايت از ابى جعفر و ابى عبد اللَّه (ع) نقل شده‏[[8]](#footnote-8).

مؤلف: از ائمه اهل بيت در اين باره اخبارى روايت شده، در سابق هم بيان انطباق آيه بر مضمون اين روايات گذشت.

و نيز در مجمع البيان بعد از نقل روايت بالا گفته: بنا بر اين مراد از" الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ" عبارت است از رسول خدا (ص) و اهل بيت او (عليهم الصلوات و السلام)[[9]](#footnote-9).

و خواننده عزيز فهميد كه مراد از آيه شريفه عام است، و روايت هم به بيش از اين دلالت ندارد، چون در آن فرمود:" به خدا سوگند ايشان شيعيان ما اهل بيتند، كه خدا اين وعده خود را در حق ايشان به وسيله مردى از ما انجاز مى‏كند ..." و در الدر المنثور است كه ابن ابى حاتم، و ابن مردويه، از براء روايت كرده‏اند كه در تفسير آيه‏" وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ..." گفته است: درباره ما نازل شد، كه در خوفى شديد قرار داشتيم‏[[10]](#footnote-10).

مؤلف: ظاهر اين روايت اين است كه مراد از" الَّذِينَ آمَنُوا" صحابه‏اند، ولى خواننده محترم توجه فرمود كه آيه هيچگونه دلالتى بر اين معنا ندارد، بلكه بر خلاف آن دلالت مى‏كند.

ترجمه تفسير الميزان، ج‏15، ص: 221

و نيز در همان كتاب است كه ابن منذر، طبرانى، در" اوسط" حاكم (وى حديث را صحيح دانسته)، ابن مردويه، بيهقى در" دلائل" و ضياء در" المختارة"، از ابى بن كعب روايت كرده‏اند كه گفت: وقتى رسول خدا (ص) و يارانش به مدينه وارد شدند، و انصار ايشان را با آغوش باز پذيرا گشتند، عرب يك‏دل و يك جهت عليه ايشان قيام نمودند، به طورى كه هيچ وقت جرأت نمى‏كردند اسلحه را از خود دور سازند، شب و روز را با اسلحه به سر مى‏بردند، و هميشه مى‏گفتند: هيچ احتمال مى‏دهيد روزى برسد كه ما آسوده و مطمئن شويم و جز خدا از هيچ كس نترسيم؟ در چنين حالى اين آيه نازل شد كه‏" وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ..."[[11]](#footnote-11).

مؤلف: اين روايت به بيش از اين دلالت ندارد كه سبب نزول آيه شريفه اين جريان بوده، و اما اينكه مراد از" الَّذِينَ آمَنُوا" چه كسانى است؟ از روايت استفاده نمى‏شود، و همچنين خدا در چه زمانى وعده خود را انجاز مى‏كند؟ آيه از آن ساكت است.

و نظير آن روايتى ديگر است كه وقتى آيه‏" وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ..." نازل شد رسول خدا (ص) فرمود: بشارت بر اين امت، كه خدا وعده بلندى، و رفعت، و دين، و نصرت، و تمكين، در زمين به ايشان داد، پس هر كس از شما عمل آخرت را براى دنيايش كند در آخرت هيچ بهره‏اى نخواهد داشت‏[[12]](#footnote-12).

زيرا صرف بشارت آن جناب به امت به اينكه جانشين در زمين خواهند شد مستلزم اين نيست كه مراد از" الَّذِينَ آمَنُوا" در آيه تمامى فرد فرد امت و خصوص صحابه و يا چند نفر معدود از ايشان باشد.

و در نهج البلاغه در كلامى از آن جناب آمده كه در پاسخ عمر وقتى كه از آن جناب پرسيد آيا صلاح هست خودم با لشكر اسلام به طرف فارس كه براى جنگ تجمع كرده‏اند بروم؟ فرمود: پيشرفت و يا شكست اين امر (يعنى دين اسلام) بستگى به نصرت، و يا خذلان كسى ندارد، اين دين خداست كه همه جا خدا پيروزش كرده و لشگرش را عزت داده و تاييد كرده است، تا رسيد به آنجا كه رسيده، و ما پاى بند وعده خداييم كه فرمود:" وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى‏ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً" و خداى تعالى هر وعده‏اى كه بدهد انجاز مى‏كند و لشگر خود را پيروزى مى‏بخشد، و در اسلام سرپرست مسلمانان حكم‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏15، ص: 222

رشته تسبيح را دارد، كه اگر پاره شود، دانه‏ها از هم گسيخته و متفرق مى‏شوند، و چه بسيار متفرق شده‏هايى كه ديگر جمع نشد، و عرب در امروز هر چند كه اندكند، ولى با دين اسلام بسيار شده و با وحدت و اجتماعى كه به دست آورده عزيز و نيرومند گشته، پس تو سر جاى خود بمان، و مبادا كه حركت كنى، چون تو به منزله قطب آسيايى، بايد كه به دست عرب اين آسيا را بچرخانى، و آتش جنگ را بدون اينكه خودت مباشرت كنى برافروخته سازى، چون اگر خودت از جايت تكان بخورى دشمنانى كه در اقطار جزيرة العرب هستند از جا كنده مى‏شوند، و حركت مى‏كنند، آن وقت دل واپسى تو نسبت به مركز و زنان و كودكانى كه به جاى گذاشته‏اى بيشتر از دل واپسيت نسبت به لشگر دشمن خواهد بود، علاوه دشمنان غير عرب مى‏گويند: اين بزرگ عرب و ريشه ايشان است، كه اگر او را از پاى در آوريد و اين ريشه را قطع كنيد براى هميشه راحت مى‏شويد، و همين خود اهتمام ايشان را در جنگ و طمع آنان را به پيروزى بيشتر مى‏كند.

و اما اينكه راجع به عدد افراد دشمن صحبت كردى، مگر ما در گذشته با كثرت عدد پيروز مى‏شديم، هرگز چنين نبود، بلكه تنها رمز موفقيت ما نصرت و معاونت خدايى بود[[13]](#footnote-13).

مؤلف: صاحب روح المعانى با اين حديث استدلال كرده بر اينكه مراد از" استخلاف" در آيه ظهور و غلبه اسلام و ارتفاع قدر آن در زمان خلفاى راشدين است‏[[14]](#footnote-14)، و حال آنكه حديث از اين معانى به كلى اجنبى است، بلكه از اجنبى بودن گذشته، بر خلاف ادعاى او دلالت دارد، چون از كلام آن جناب برمى‏آيد كه وعده خدا درباره نصرت دين و مؤمنين هنوز تا به آخر انجاز نشده، و مسلمين در آن روز در بين راه آن بودند، چون امام (ع) به عمر دلگرمى داد كه" و اللَّه منجز وعده- خدا به وعده خود وفا مى‏كند" و نيز از اين حديث به خوبى برمى‏آيد كه در آن روز هنوز دين اسلام به آن تمكنى كه خدا وعده داده نرسيده بود، و خوف مسلمين مبدل به امنيت نگشته بود، و چگونه امنيت موعود رسيده بود و حال آنكه به حكم اين حديث مسلمانان در ميان دو خوف قرار داشتند، يكى دشمنان داخلى كه با حكومت مركزى پيمان داشتند، كه از فرصت استفاده نموده پيمان خود بشكنند، و به زنان و كودكان شبيخون بزنند، يكى هم دشمنان خارجى؟.

و در الدر المنثور است كه ابن مردويه از ابى الشعثاء روايت كرده كه گفت: من با

ترجمه تفسير الميزان، ج‏15، ص: 223

حذيفه و ابن مسعود نشسته بودم، حذيفه گفت: نفاق از بين رفت، و منافقين دست از نفاق برداشته كار را يك طرفى كردند، يا مسلمان شدند، و يا صراحتا به كفر برگشتند، زمان رسول خدا (ص) نفاق مى‏كردند، (چون جرأت بر اظهار كفر نداشتند،) ابن مسعود خنديد و گفت: اين سخن را به چه دليل مى‏گويى؟ گفت: به دليل آيه‏" وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ..."[[15]](#footnote-15).

مؤلف: اى كاش كسى از حذيفه مى‏پرسيد منافقين زمان رسول خدا (ص) چه شدند؟ با اينكه به شهادت كتاب عزيز و ادله تاريخى، يك ثلث اهل مدينه از منافقين بودند، و تازه همه منافقين تنها در مدينه نبودند، بلكه بيشترشان آن جا بودند و گرنه در اطراف نيز وجود داشتند، چطور شد آيا با رحلت رسول خدا (ص) نفاق هم از دل آنان برفت؟ و يا آنهايى كه همواره منتظر حادثه و آرزومند گرفتارى براى مسلمانان بودند، و همواره سنگ بر سر راه آنان مى‏انداختند، با رحلت آن حضرت ناگهان رأيشان برگشت، و از نفاق دست برداشتند؟.[[16]](#footnote-16)

1. ( 1) سوره اسراء، آيه 7. [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 2) پس چون وعده پروردگارم برسد، خدا آن را ويران مى‏كند، و وعده پروردگار من حق است.

   سوره كهف، آيه 98. [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 3) قيامت چه سنگين است در آسمانها و زمين، و به سر وقت شما نمى‏آيد مگر ناگهانى. سوره اعراف، آيه 187. [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 1) مجمع البيان، ج 7، ص 150. [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 2) روح المعانى، ج 18، ص 194. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 3) مجمع البيان، ج 7، ص 150. [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 4) الدر المنثور، ج 5، ص 54. [↑](#footnote-ref-7)
8. ( 1 و 2) مجمع البيان، ج 7، ص 152. [↑](#footnote-ref-8)
9. ( 1 و 2) مجمع البيان، ج 7، ص 152. [↑](#footnote-ref-9)
10. ( 3) الدر المنثور، ج 5، ص 55. [↑](#footnote-ref-10)
11. ( 1 و 2) الدر المنثور، ج 5، ص 55. [↑](#footnote-ref-11)
12. ( 1 و 2) الدر المنثور، ج 5، ص 55. [↑](#footnote-ref-12)
13. ( 1) نهج البلاغه فيض، ص 442، خطبه 146. [↑](#footnote-ref-13)
14. ( 2) تفسير روح المعانى، ج 18، ص 202. [↑](#footnote-ref-14)
15. ( 1) الدر المنثور، ج 5، ص 55. [↑](#footnote-ref-15)
16. طباطبايى، محمدحسين، ترجمه تفسير الميزان، 20جلد، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامى - ايران - قم، چاپ: 5، 1374 ه.ش. [↑](#footnote-ref-16)